



حیوانات را در بغل می گیریم، والدین مان را به آسایشگاه می سپاریم!

بال فروتنی را برای پدر و مادرت فرود آور

■ **مطهره تنگستانی**

واژه احترام و محبت دو واژه قرین و همراهند. احترام وقتی به وجود می آید که محبت در دل نقش بسته باشد. وقتی شما در دل حب کسی را داشته باشید

اورا محترم می شمارید و به وی مهر می ورزید و تمام توان خود را صرف خواسته‌اش می کنید. خداوند مهربان در سوره اسراء می فرماید: «وَ اخْفِضْ لَهما جَنَاحَ الذَّلِّ منَ الرِّحْمِه... از روی محبت و مهربانی، بال فروتنی را برای پدر و مادرت فرود آور». با مهر و محبت است که احترام می آید، اما نمی دانم چرا این روزها رنگ و بوی محبت‌ها تغییر کرده... فکر می کنم محبت‌ها که تغییر کنند احترام هم عوض می شود! وقتی محبت رنگ و بوی پول و مادیات می گیرد، آ یا می توان توقع عاطفه داشت؟

■ ■ ■

■ **فقط محبتش را می خواستند**

آنجا که یک نفر به خاطر پول به یکی محبت می کند، احترام به خاطر پول است. به همین خاطر است که فردی با همان پول، پدر و مادر خود را که واجب احترامند می برد و در خانه سالمندان رها می کند. پدر و مادری که سال‌ها تر و خشکش می کردند، آن گاه که هیچ کس حاضر نبود او را نگه دارد و خودش هم نمی توانست حتی آب دهان خود را پاک کند، آنها بودند که بدون منت و هیچ مزدی او را تر و خشک می کردند. تا رسید به آنجا که سری در سرها در آورد و برای پدر و مادر شش‌خ و شانه کشید! برای آنها صدایش را بلند کرد و اگر و اما آورد. آخر هم که دید نمی تواند تحملشان کند آنها را برد به جایی که شاید بار سنگین آن مسئولیت از شانه‌هایش برداشته شود. همان شانه‌هایی که با مدد پدر و مادر این اندازه شدا. حالا دیگر مسئولیت آنها را نمی پذیرد. ابرها در آسایشگاه سالمندان، به این بهانه که اگر آنجا باشند، پیش هم‌سن و سال‌ها خودشان هستند!

سبک رفتار

■ **حامد حاملی**

رفتار با پدر و مادر از جمله مسائل بسیار مهم و اساسی در زندگی هر فرد و همچنین مسئله‌ای اثرگذار در جامعه است. در قرآن کریم و روایات معصومین(ع) نیز همواره به اهمیت آن تأکید شده و بارها در خصوص توجه ویژه و لزوم بررسی چند و چون آن سفارش شده است. خداوند در قرآن، این کتاب آسمانی هر جا از والدین ذکری کرده قبل از آن بحث توحید را مطرح نموده‌اند. گویا می خواهند به ما بفهمانند که بعد از اعتقاد به توحید، تکریم والدین از جمله مباحث بسیار حائز اهمیت است و باید مورد توجه هر شخص مسلمان قرار گیرد. تجربه ثابت کرده که ما هر جا به این دو گل نایاب و غیرقابل رویش چشم‌مان پدرو مادر احترام گذاشتیم و آنها را بزرگ شمردیم و در رفتارمان کاری نکردیم که باعث آزرده خاطر شدن آنها شود، در زندگی دچار مشکلات کمتری بودیم، پیشرفت‌ها و موفقیت‌هایی کجا بود، اما هر جا خدای ناکرده بی‌مهری نسبت به آنها کردیم یا رفتاری ناپسند با این دو عزیز داشتیم چوشش را در زندگیمان خوردیم و مطمئن باشیم اگر هم نخورده باشیم دیر یا زود تاوان بی‌مهری‌هایمان را می‌دهیم. برای این مدعای خود مستحقی از پیامبر مهربانی‌ها می‌آوریم که فرمودند: «سه چیز است که اگر انسان آنها را انجام دهد در همین دنیا عذابش را می‌بیند. یکی از آنها عاق والدین شدن است.»

تعبیری که از پدر و مادر به‌عنوان دو گل نایاب و غیرقابل رویش شده، به این خاطر است که این عزیزان مدتی کوتاه در کنار ما هستند، همانگونه که گل اینچنین است و در هیچ جای دیگر ماندنی برای آنها نیست و دیگر این دو گل رویش دوباره ندارند. بیاییم قدرشان را بدانیم، بیاییم غرور کاذب خودمان را در برابر آنها بشکنیم و بر دستان

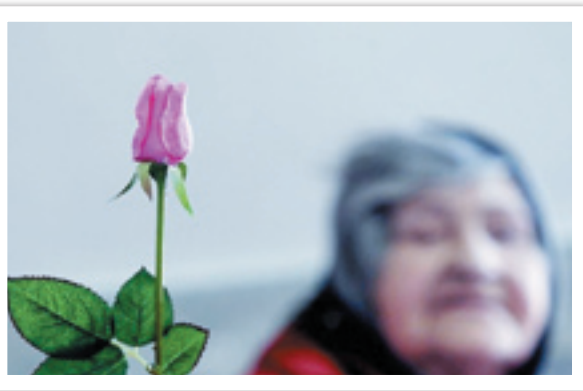
سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۶۹۴۷۱

سبک مراقبت

بذر محبت در دل والدینمان بکاریم

پدر، مادر! شما محترم‌مید



■ **سُها سپهری**

وقتی محترم شمرده خواهی شد که احترام گذاشتن به والدین را درست به جا آورده باشی. احترام در حوزه کنش‌های ارتباطی از جایگاه خاصی برخوردار است و یکی از نیازهای اساسی در زندگی انسان است. در هرم ملزو هم یکی از نیازهای پنجگانه انسان شمرده می‌شود. پس احترام گذاشتن به دیگران مخصوصاً به پدر و مادر از وظایف انسانی ماست؛ چراکه پدر و مادر برای هر کسی بویی از خدا را به همراه دارد و دو نعمت گرانقدری هستند که پروردگار در زندگیمان قرار داده است. مهم نیست پدر یا مادرمان از چه خانوادۀ و مذهب و جایگاه و مقامی باشند، هر چه باشند برای فرزندانمان بهترین پدر و مادر دنیا تلقی می‌شوند.

پدر و مادرها فرشتگانی هستند که راهشان را در زمین گم کرده‌اند. جالب است هر یک ما را اگر بزرگ و صاحب بچه‌های قد و نیم قد شویم، یعنی خودمان پدر یا مادر فرزندی شده باشیم، باز دلمان لگ می‌زند برای نوازش‌های مادر، دلمان غنچ می‌رود برای صدای زنگ پدر. به که مادر از کارهای بیرونش، از تحصیالش، از تفریحش، از خواب‌شبهانش، از تمام خواسته‌های دنیایی‌اش زد، تا به تو موقعیت و فرصت زندگی بهتر ببخشد، اما محبت تو در پاسخ فقط تا آنجاست که حیوانت را در بغل بگیري و مادرت را به آسایشگاه بسپاری.

آن روزها قبل از اینکه پدر سر سفره بنشیند کسی غذا نمی‌خورد، به خاطر ترس نبوده، بلکه به خاطر احترام بود. پدری که دست‌هایش پینه می‌بست و شب‌ها از درد کمر و پا خواب درستی نداشت، اما دلش خوش بود که تو را دارد. عصای پیری، پسر، مادرش را زیر سؤال برد که تو اینقدر نماز می‌خوانی و دعا می‌کنی خدا هیچ به تو نمی‌دهد، در عوض من که اینقدر دعا نمی‌خوانم همه چیز دارم. پسر نمی‌دانست که مادر از خدا فقط یک چیز می‌خواست و آن هم اینکه هر چه پسری می‌خواهد به او بدهد. وقتی خداوند مهربان می‌فرماید: «لا تلاق لهما ف»؛ یعنی در زمان پیری که بیشترین نیاز را والدین به فرزندان دارند نباید حتی به اندازه یک «ف» گفتن دل آنان را به درد آورد، حتماً این روزهای ما را دیده‌اند که چنین تذکری را فرموده‌اند. حتی با «ف» که پایین‌ترین مرتبه بی‌احترامی است آنان را می‌آزاید. تمام گرفتاری‌های ما در زندگی از این عدم اولویت‌شناسی هاست. محبت پول و مادیات را در دل می‌گذاریم و محبت‌های واقعی را رها می‌کنیم. نتیجه می‌شود اینکه از صبح تا شب می‌دویم و به آنچه خواهان آنیم هم نمی‌رسیم.

نگاه

این خانه، خانه او نیست!

وجودی این دو گل نایاب را در خانه‌هایمان حفظ کنیم. گاهی والدین تصمیم به سپردن بزرگترهایشان به خانه سالمندان می‌گیرند و با بی‌درایتی فاصله زیادی بین فرزندانشان با پدر و مادر بزرگ‌ها ایجاد می‌کنند. اگر شما هم در چنین شرایطی هستید فراموش نکنید که چه وظایفی نسبت به پدر و مادر بزرگتان دارید. هر چقدر هم که مشغله کاری و فکری والدینتان زیاد باشد مهم نیست؛ چراکه حضور و دیدار شما برای مادر بزرگتان کافی است. حتماً شنیدیداید که فرزند حکم پادام و نوه، مغز پادام را دارد. پس نوه شیرین‌شان بمانید و سری به آنها بزنید.

امروزه عوامل مختلفی سبب دوری و به فراموشی سپردن پدر و مادر بزرگ‌هایمان شده است. همچون پیشرفت تکنولوژی، ورود دنیای مجازی به بطن زندگی، جایگزینی افراد مجازی به جای حقیقی، عدم فرهنگ‌سازی، کوچک‌تر شدن محیط خانه‌ها، شرایط اقتصادی دشوار، ناآینده گرفتن جایگاه حقیقی افسراد و... اما پادمان باشد که هیچ یک از اینها دلیل قانع‌کننده‌ای برای نادیده گرفتن چشمان منتظر سالمندانمان نیست.

فراموش کنید که زمان در حال گذر است و هرگز دیرروز نمی‌گردد. پس تا دیر نشده از باقیمانده زمان و فرصت زندگی برای ما هم بدون نهایت استفاده را کنیم. سالمندان کتاب‌هایی ارزشمند هستند. این کتب گرانبها را از قفسه قدیمی برداریم و گاهی به نوشته‌های بند آموزش بیندازیم؛ چراکه تجربه را تجربه کردن خطاست و خانه سالمندان، خانه او نیست.

درد

به آنها بی‌ی که حاضرند حیوانات خانگی خود را با احترام نگه دارند اما پدر و مادرشان را به باد تحقیر می‌گیرند، باید یادآوری کرد که محبت پدر و مادر به شما روزی تا آنجا بود که مادر از کارهای بیرونش، از تحصیالش، از تفریحش، از خواب‌شبهانش، از تمام خواسته‌های دنیا بی‌اش زد، تا به تو موقعیت و فرصت زندگی بهتر ببخشد، اما محبت تو در بغل بگیري و مادرت را به آسایشگاه بسپاری

تو را می‌برم خانه سالمندان، چون من که صبح تا شب می‌روم سر کار، خانمم هم سر کار است، تنهایی در خانه نمی‌توانی بمانی، آنجا پرستارها به تو می‌رسند، پسرم نمی‌دانست که مرا به بهترین جای دنیا هم که ببرند به یک لحظه ورود او از در خانه نمی‌آزد. وقتی برمی‌گشت همین که کلید را می‌چرخاند و سلام می‌کرد گل‌ از گلم می‌شکفت و همین یک سلام برایم کافی بود.»

با او خداحافظی کردم و رفته سریع نفر بعدی. او از من در خواستی داشت. گفت: «مادر! برایم یک ساعت میچی می‌آوری؟» از او پرسیدم: «مادرم! ساعت برای چه می‌خواهی؟» گفت: «خترم هر روز ساعت ۹ از سرکار برمی‌گشت. می‌خواهم بدانم کی ساعت ۹ می‌شود تا قبلیش کمی دور و برم را مرتب کنم که وقتی می‌آید، عصبانی نشود، خسته است، گناه دار!»

■ **حیوانت را در بغل می گیری، مادرت را به آسایشگاه می سپاری!**

آن روزها اگر کل شهر را می‌گشتی یک خانه سالمندان می‌یافتی آن هم با تعداد معدودی سالمند با شرایط خاص، اما این روزها کارمان به جایی رسیده که داریم کم‌کم رکورد شده‌ایم! یک خانه سالمند» را می‌زنیم! راستی ما را چه «مادر جان! دلبندهم! چرا دیر به دیر می‌آی؟ مگر قرار نبود هر روز به من سر بزنی؟ حالا هر روز نمی‌توانستی، نمی‌شد هر سه، چهار روز یک بار بیایی؟ راستی قرار بود نوه‌هایم را هم وقت به دیدنم می‌آی زهرا کوچولو در جیبش یک شکلات با خودت بیاوری. دلم برای زهرا تنگ شده است. قرار بود هر روز به دیدنم می‌آی زهرا کوچولو در جیبش یک شکلات بگذار د برای من. نوهام شکلاتم را نداده به شما؟ ای دختر فراموشکار...»
گفتم: «مادر جان! برایتان میوه آورده‌ام» و از شدت ناراحتی سعی کردم کمی از او فاصله بگیرم.

■ **مادر! برایم یک ساعت میچی می آوری؟**
پیرزن نشسته روی تخت کناری دستم را محکم‌تر از اولی گرفت و سفره دلش را باز کرد. می‌گفت: «مادر! پسرم گفته

همان طور که روزی ما به مراقبت

و ویژه والدینمان نیازمند بودیم، اکنون نیز آنها همانند ما هستند. این اکنون نیز آنها چشم امیدشان به ما است. وظیفه هر فرزندی است که با دل و جان از آنها مراقبت کند